

## قومیت و جنسیت: مطالعه موردی گروه‌های قومی در سیستان و بلوچستان

مهدی طالب، محسن گودرزی

**چکیده:** در دو دهه اخیر، با گسترش جنبش‌ها و هویت‌یابی‌های قومی، مطالعات تجربی و نظری درباره قومیت در ابعاد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افزایش یافته است. مروری بر آثار منتشر شده در این زمینه نشان می‌دهد که مطالعات نظری بعد جنسیتی قومیت را نادیده انگاشته‌اند و مطالعات تجربی نیز به جنسیت بیشتر به عنوان متغیر زمینه توجه کرده‌اند. این مقاله، با استفاده از داده‌های پیمایش انجام شده در چهار شهر استان سیستان و بلوچستان، تلاش می‌کند اهمیت نگرش جنسیتی را در رشد هویت‌یابی گروه‌های قومی نشان دهد. تحقیق حاضر این فرض را پیش می‌برد که نابرابری موقعیت دو گروه، به‌ویژه از حیث دسترسی به فرصت‌های آموزشی، دو طرز تلقی را نسبت به نقش‌های جنسیتی شکل داده است. وجود نگرش‌های سنتی و نسبتاً مدرن به نقش‌های جنسیتی، دو گروه قومی را از هم متمایز ساخته است. همچنین، آثار این نگرش‌ها بر الگوی زندگی خانوادگی و در نتیجه عملکرد متفاوت جمعیتی خانواده در دو گروه قومی تحلیل می‌شود. بخش مهمی از تفاوت‌های گروه قومی را می‌توان با تفاوت سطح آموزش توضیح داد، متغیرهای دیگری نیز در این میان نقش دارند که از جمله می‌توان به تفاوت گرایش‌های مذهبی اشاره کرد.

**واژه‌های کلیدی:** آموزش، زنان، قومیت، نابرابری

### مقدمه

بر خلاف پیش‌بینی جامعه‌شناسی مبنی بر افول «اجتماع» به عنوان صورتی از زندگی جمعی مبتنی بر سنت (کوهن<sup>۱</sup>، ۱۹۶۹: ۲۰۰-۱۹۸)، هویت‌های برخاسته از این شیوه زیست در دو دهه اخیر رشد یافته‌اند. این نوع تلقی از نگاهی تاریخی منشأ می‌گیرد که دو صورت «اجتماع» و «جامعه» را دو سر طیف تحول تاریخی می‌انگارد و معتقد است که در جریان تغییر و تحول اجتماعی، ارتباطات سنتی و

مبتنی بر تعلقات خونی و عواطف خویشاوندی جای خود را به ارتباطات ابزارانگارانه و مبتنی بر نفع در مناسبات شهری می‌دهد، و بوروکراسی مدرن به جای حوزه مناسبات گرم استیلا می‌یابد. در چارچوب این دوگانه انگاری هاست که قومیت در رویارویی با زندگی مدرن شهری تعبیر می‌شود. رشد گرایش‌های قومی و ظهور جنبش‌های قومیت‌گرایانه در دو دهه اخیر ناکارایی الگوی سنتی جامعه‌شناسی را در توصیف وضعیت تازه آشکار کرد. تعارض بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در ایرلند شمالی، جنبش باسک، رقابت‌های قومی در رواندا، برونڈی، جمهوری کنگو، سومالی، بوسنی و هرزگوین، فیجی، و اندونزی از جمله مصادیق این ناکارآمدی است. (ایساجیو<sup>۱</sup>، ۱۹۹۹: ۱۲).

از همین رو، موج جدیدی از مباحث و تحقیقات قومی در مطالعات جامعه‌شناختی، فرهنگی و سیاسی شکل گرفت که بقا و احیای هویت قومی را به منزله پدیده‌ای مهم و برخاسته از مناسبات مدرن (و نه لزوماً تجلی خصیصه‌های سنتی) مورد مطالعه قرار داد. در این مطالعات، به تبع جریان غالب در جامعه شناسی، به قومیت به منزله مفهومی فراگیر و فارغ از ابعاد جنسیتی توجه شد. نادیده گرفتن بعد جنسیتی در مطالعات قومیتی را می‌توان هم در مباحث نظری و هم در مطالعات تجربی مشاهده کرد.

در این مقاله، نخست رویکردهای نظری عمده در مطالعات قومیت و جای خالی جنسیت، و سپس مطالعات تجربی درباره قومیت و جنسیت بررسی می‌شود. آن‌گاه یافته‌های تجربی درباره گروه‌های قومی در استان سیستان و بلوچستان در قالب الگوی نظری پیشنهادی ارائه می‌گردد.

### احیای هویت قومی و رویکردهای نظری و غیبت جنسیت در نظریه‌های قومی

دو گرایش عمده نظری موضوع ظهور یا احیای هویت قومی را از دو منظر متفاوت تبیین می‌کنند: دسته نخست هویت قومی را از سنخ پیوندهای کهن و نخستین<sup>۲</sup> می‌دانند. در این دیدگاه، رشد گرایش‌ها و مطالبات قومی به سرشت گروه قومی نسبت داده می‌شود. در مقابل، رویکرد ابزارانگار<sup>۳</sup> هویت‌یابی قومی را به انتخاب‌های سودانگاران و عقلانی بازیگران اجتماعی نسبت می‌دهد. کهن‌گرایان معتقدند که فرد با زاده شدن در یک اجتماع، گروه مذهبی یا فرهنگ خاص، خود را در محیطی معین و با داشته‌هایی معین از قبیل اشتراکات خونی، زبان، نگرش و رسوم می‌یابد. عضویت در یک اجتماع کهن (مثل عضویت در یک کاست یا اعتقاد به یک مذهب) داشته فرد و جزء میراث و دارایی او محسوب می‌شود و در او احساس وابستگی و تعهد به اجتماع یا جمعی خاص را برمی‌انگیزد. «وفاداری کهن علقه‌ای است که از حس سوژه و نه مشاهده کننده نسبت به «داشته»‌های زیست اجتماعی برمی‌خیزد: مثل زبان خاص، تبعیت از مذهبی معین، تولد در خانواده معین یا زندگی در

1. Isajiw  
2. primordial bonds  
3. instrumentalist

مکانی خاص» (گیرتز<sup>۱</sup>، ۱۹۶۳: ۱۰۹)

اهمیت احساس وفاداری و تعلق از عواطف شخصی، ضرورت‌های علمی با منافع مشترک ناشی نمی‌شود، بلکه خود فی‌نفسه حائز اهمیت است. «وفاداری کهن، برای کسانی که بدان تعلق دارند، حس قربت اساسی ایجاد می‌کند که در عین حال بر عدم قربت اساسی با دیگران، مثلاً «کافرها» دلالت دارد. چنین حسی از موقعیت‌ها، حوادث، روابط اجتماعی، عواطف شخصی، ضرورت‌های عملی، منافع مشترک، و توافق اخلاقی ایجاد نشده است.» (گیرتز، ۱۹۹۳: ۵). بلکه خود پیوندها فی‌نفسه واجد اهمیتی بی‌اندازه‌اند (گیرتز، ۱۹۶۳: ۱۱۲).

در رویکرد کهن‌گرا، تعلقات قومی بیشتر احساسی و عاطفی‌اند تا ادراکی. به همین دلیل نمی‌توان این قبیل تعلقات را با رویکردهای نظری مبتنی بر محاسبات معطوف به کسب منافع فردی و اجتماعی درک کرد.

در این دیدگاه، امور کهن در حوزه ناخودآگاه قرار دارند، غیرقابل فهم‌اند و تعریف روشنی ندارند. هنگامی که فرد خود را عضوی از یک گروه قومی به شمار می‌آورد، به نحوی اجتناب‌ناپذیر، مشخصات قومی را طبیعی و غیرقابل خدشه می‌یابد. به همین دلیل است که گیرتز از مقاومت‌ناپذیر و نیرومند بودن این پیوند سخن می‌گوید.

به اعتقاد وان دن برگه<sup>۲</sup> جامعه‌پذیری و همکاری بشر را می‌توان با سازوکار خویشاوندی توضیح داد. افراد زن خود رامستقیم یا غیرمستقیم و از طریق خویشاوندی منتقل می‌کنند. آنها که زن مشترکی دارند به یکدیگر احساس علاقه و پیوند پیدا می‌کنند. ترجیح بستگان و خویشان به افراد بیگانه همچون سیمانی اجتماعی است که افراد را به یکدیگر متصل می‌کند و از این جهت انسان شبیه حیوانات دیگر است. «در رفتار بشر برخی گرایش‌ها و تمایلات جهان‌شمول مانند تمایل به خویشاوندی، تجاوز، سلطه و نیز تمایل به سرزمین وجود دارد که فقط از طریق آموختن قابل تبیین نیست و باید آن را به عنوان بخشی از طبیعت بشری درک کرد [...] قومیت و نژاد را باید شکل گسترش‌یافته و تعدیل شده‌گزینش خویشاوندی دانست. به گفته برگه، قبیله و گروه قومی، هردو مبنای خویشاوندی دارند.» (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۴۴-۱۴۵).

گیرتز، در توضیح بقای هویت قومی در جوامع مدرن، از تعارض علقه‌های کهن با تعهد به دولت‌های جدید سخن می‌گوید. به اعتقاد او، در جوامع چند قومیتی و چند زبانی و چند مذهبی، افراد در برابر زبردست و تابع کردن هویت‌های طبیعی به نفع تعهد عام به نظم قراردادی و مدنی مقاومت می‌کنند. به اعتقاد وی، یکی از مضامین اصلی تعارض کشورها در فرایند رشد و توسعه را باید در همین گرایش

1. Geertz  
2. Van den Berghe

دوسویه جستجو کرد (۱۹۶۳: ۱۱۳-۱۱۲).

در این استدلال، گیرتر تنها به هویت‌یابی‌های طبیعی و کهن اشاره می‌کند و بر تعارض این نوع هویت‌ها با خواست زندگی مطلوب تأکید دارد. از این منظر، تنها می‌توان از تحقیر، فرودستی و بی‌اعتنایی به این نوع هویت‌ها سخن گفت و برای توضیح وضعیت فرودست هویت‌های برساخته جنسیتی براساس مبانی این رویکرد جایی باقی نمی‌ماند.

خصلت کهن‌گرایانه قومیت، با خصوصیاتی که صاحبان این دیدگاه برای آن برمی‌شمارند، با جنسیت به مثابه امری بر ساخته تعارض دارد. ناسازگاری این دو مفهوم عملاً مانع از وارد کردن هر گونه برداشت جنسیت‌گرایانه در دیدگاه کهن‌گرا می‌شود.

ابزارگرایان، در مقابل کهن‌گرایان، قومیت را منبعی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای گروه‌های مختلف ذینفع یا گروه‌های منزلی می‌دانند. نظریاتی که در چارچوب رویکرد ابزارانگار مطرح شده‌اند، در این پیش‌فرض مشترک‌اند که قومیت حاصل مناسبات اجتماعی و سیاسی است و امری برساخته محسوب می‌شود. در این دیدگاه، قومیت‌گرایی محصول فرآیند پویای بازسازی نمادهای قومی است که نخبگان در آن نقش اساسی دارند.

از دید براس<sup>۱</sup> صرف تمایزات زبانی و فرهنگی عامل سامان‌یابی هویت‌های قومی نیست، بلکه شرایط منازعه‌آمیز رقابت‌های سیاسی است که نخبگان را به معنابخشی به این تمایزات در قالب هویت‌های قومی برمی‌انگیزد. شواهد به دست آمده نشان می‌دهد که نوسازی و صنعتی شدن در جوامع بزرگ چندقومیتی به صورت نابرابر پیش می‌رود و اغلب -نه همیشه- برخی گروه‌های قومی یا برخی مناطق بیش از دیگران از مزایای نوسازی برخوردار می‌شوند. رقابت و تضاد نخبگان بر سر قدرت سیاسی، منافع اقتصادی و پایگاه اجتماعی، هم در داخل گروه‌های قومی و هم در بین گروه‌های قومی، جریان می‌یابد. در این مرحله، نخبگان رقیب در پی دست و پا کردن حامی برای دعاوی خود برمی‌آیند. به اعتقاد براس، ابزار مهم در نیل به این هدف، دستکاری نمادی با هدف تشکیل اجتماعات قومی پیرامون هر یک از نخبگان است (براس، ۱۹۹۰: ۸۹-۸۵).

کوهن قومیت‌گرایی را حاصل تعامل و رقابت سرسختانه گروه‌های قومی می‌داند. او معتقد است که در دوران استیلای استعمار اروپایی بر آفریقا، بسیاری از قومیت‌ها به ظاهر تحت تأثیر سیاست‌های یکسان‌سازی و متمرکزسازی قرار گرفته بودند و به اطاعت از دولت مرکزی که قدرتهای استعماری پشتیبان آن بودند، تن در داده بودند. در چنان شرایطی به نظر می‌آید که قومیت‌ها هویت‌های رو به زوال‌اند. اما با خروج قدرتهای استعماری و شکل‌گیری موازنه جدید قدرت پس از استعمار، هویت‌های قومی سر برآوردند.

به اعتقاد کوهن، استعمار در کشورهای آفریقایی معمولاً به استیلای نخبگان وابسته به یک قوم و بهره‌مندی بیشتر آن قوم از آموزش، ثروت و قدرت منجر شده است. در فضای پس از استعمار نخبگان وابسته به اقوام فرودست، راه دگرگون ساختن موازنه قدرت را احیای دوباره احساسات قومی از طریق برانگیختن نمادها و سنت‌های قومی یافته‌اند (۱۹۶۹: ۲۰۰-۱۹۸).

نظریه انتخاب عقلانی از صحنه نظام اجتماعی را بازاری می‌داند که بازیگران در موقعیتی کثیر از انتخاب قرار دارند و ترجیحات خود را براساس محاسبات عقلانی برای کسب بیشترین نفع سامان می‌بخشند. «همه انسان‌ها دارای خواسته‌ها، اهداف، ارزش‌ها یا اهداف سوداگرایانه می‌باشند. این اهداف به صورت یکسان تحقق پذیر نمی‌باشد، چرا که انسان در دنیای کمیابی‌ها زندگی می‌کند. بنابراین، هر فرد در دسترسی به اهداف خود مجبور است بهترین راه یا راه‌ها را از میان راهکارهای مختلف برگزیند» (مقصودی، ۱۳۸۰: ۱۲۷).

بر مبنای نظریه انتخاب عقلانی، سازمان‌های قومی به واسطه دو عامل سامان می‌یابند. نخست، به منزله مهم‌ترین منبع کسب پاداش و تنبیه، به فرد انگیزه کافی برای مشارکت در یک کنش جمعی می‌دهند. عامل دوم وجهی ساختاری دارد. بر این مبنای محاسبات مبتنی بر هزینه و فایده فردی در شبکه ارتباطات قومی صورت می‌پذیرد که مجاری انتقال اطلاعات به طرفین را سامان بخشیده است. هنگامی که افراد جایگزین دیگری برای کسب اطلاعات به جز شبکه‌های قومی ندارند، برای کسب موفقیت، این شبکه را برمی‌گزینند. به این ترتیب، رویکرد انتخاب عقلانی تلاش می‌کند، با الگویی از پیوند میان عوامل معطوف به ساختار و عوامل مربوط به کنشگر، پیوندهای قومی را توضیح دهد.

بانتون، با پذیرش این ایده که «عضویت افراد در گروه‌های قومی حاصل آگاهی‌های قومی است که خود از خلال گزینش‌های فردی و جمعی منتج می‌گردد» (مقصودی، ۱۳۸۰: ۱۲۷)، گروه قومی را فاقد ثبات و مرزهای همیشگی می‌داند. «به باور بانتون، این گزینش مرتباً صورت می‌گیرد و گروه‌های قومی نیز با توجه به اینکه افراد پیوسته در حال سنجش امتیازات و بهای در پیش گرفتن خط مشی‌های گوناگون خود هستند، در حال تغییر و تحول می‌باشد. این افراد، با عضویت خود در گروه‌های قومی، تمایزات خود را از دیگر افراد و گروه‌ها مشخص می‌کنند و اقدامات جمعی خود را (اعم از مسالمت‌آمیز و غیرمسالمت‌آمیز، علنی و مخفی، در درون نظام و بیرون از آن) در چارچوب منافع موجود و متصور شکل می‌بخشند» (مقصودی، ۱۳۸۰: ۱۲۸-۱۲۷).

سوول<sup>۱</sup> از الگوی انتخاب عقلانی بهره می‌گیرد تا پدیده تبعیض در محیط‌های شغلی را توضیح دهد. او جامعه‌ای را تصویر می‌کند که دارای یک گروه نژادی با منزلت درجه دوم در جامعه است و به همین دلیل اعضای آن با مزدهای اندک در بازار به کار گرفته می‌شوند. این الگو موجب ایجاد فاصله میان

1. Sowell

گروه‌های قومی می‌شود. برای حفظ فاصله به سود نژاد فرادست، روابط میان دو نژاد فرادست و فرودست محدود و کنترل می‌شود. تنظیمات اقتصادی و اجتماعی و حتی ترتیبات سیاسی به نحوی سامان می‌یابند که نژاد فرودست برای کسب منافع خود دست به ائتلاف و وحدت می‌زند. همین وضعیت نژاد فرودست را برمی‌انگیزد تا برای تحصیل منافع جمعی خود، سامان‌دهنده مقاومت در برابر نژاد فرادست شود (۱۹۷۵: ۱۶۷-۱۶۵).

رویکرد قومی / سیاسی<sup>۱</sup> اسمیت<sup>۲</sup> به سه فرایند همزمان در صورت‌بندی قومیت‌گرایی توجه دارد: سیاسی‌سازی فرهنگی<sup>۳</sup>، بسیج بومی<sup>۴</sup>، و فرایند تطهیر قومی<sup>۵</sup>. سیاسی‌سازی فرهنگی فرآیندی است که ضمن آن، منابع فرهنگی و تاریخی و سنتی یک قوم با قرائت سیاسی بدل به منابع بسیج در عرصه سیاسی می‌شود و در فرایند بسیج بومی به بار می‌نشینند. تطهیر قومی نیز اشاره به شرایطی دارد که تقاضای قوم بسیج شده چنان بسط می‌یابد که به ناسیونالیسم قومی وصل می‌شود (۱۹۹۹: ۳۵-۳۱). به اعتقاد آرمسترانگ<sup>۶</sup>، همه گفتمان‌های هویت‌ساز، از جمله قومیت‌گرایی، در اسطوره‌ها و باورهای ریشه دارند که در دوره زمانی بالنسبه طولانی در میان یک قوم و ملت تداوم داشته‌اند. اگر چه روشنفکران در فرایند بسیج مردم برای مقاصد خاص سیاسی نقشی بس مهم دارند، اما دست آنان در این زمینه چندان باز نیست و در محدوده نمادها و اسطوره‌هایی که در میان گروه قومی و در دوره زمانی طولانی رواج داشته‌اند قدرت انتخاب دارند (۱۹۸۲: ۵).

رویکرد قشربندی پایداری هویت‌های قومی را نتیجه وجود تبعیض‌ها و تفاوت‌ها می‌داند. برخی از نظریات این رویکرد، استمرار نابرابری را دارای منشأ ایدئولوژیک می‌دانند و ریشه‌های آن را در پیش‌دآوری‌ها و افکار قالبی جست‌وجو می‌کنند. مفهوم اساسی در این نظریات فاصله اجتماعی است که در پژوهش‌ها به محک تجربه گذاشته شده است. برخی دیگر از نظریات نیز نابرابری را ناشی از عوامل ساختاری و نهادی می‌دانند، مانند نابرابری نهفته در نظام آموزشی که خصوصیات فرهنگی قومیت‌های خاص را نادیده می‌انگارد (آلبا<sup>۷</sup>، ۱۹۹۲: ۵۷۹-۵۷۸).

دیدگاه دیگر، نابرابری قومی را به عرصه سیاست پیوند می‌زند و سلطه گروه‌ها را بر یکدیگر مورد توجه قرار می‌دهد. بر این اساس، گروه‌های قومی برای پیشبرد رقابت خود از خصوصیات مانندی تعداد اعضا، انسجام، و توانایی شکل دادن به عرصه‌های غیررسمی یا حوزه‌های فرعی اقتصادی بهره می‌گیرند.

- 
1. ethno-political approach
  2. Smith
  3. cultural politization
  4. vernacular mobilization
  5. ethnic purification
  6. Armstrong
  7. Alba

مطابق این دیدگاه، فرد پیوند خود را با گروه تا جایی حفظ می‌کند که این پیوند یا هویت گروهی برایش مزایایی به همراه داشته باشد (آلبا، ۱۹۹۲: ۵۸۲-۵۸۱). از دید گلنیز و موبینهان، تفاوت‌های فرهنگی مهاجران تحت تأثیر فرآیند همگون شدن محو می‌شود. در عین حال، قومیت با تفاوت‌هایی از قبیل تمرکزهای سکونتی و شغلی، که از سیاست‌ها و رویه‌های حکومت تأثیر می‌پذیرد، تقارن دارد. هر فرد با پیوندهای خانوادگی و دوستی به گروه خود پیوند می‌خورد. منافع نیز از رشته‌هایی است که فرد را به گروه متصل می‌کند. از این رو، قومیت در عرصه سیاسی، منافع افرادی دارای سود و موقعیت یکسان را منعکس می‌کند (آلبا، ۱۹۹۲: ۵۸۲؛ بنکز<sup>۱</sup>، ۱۹۹۹: ۷۰).

در نظریات ابزارانگار، گروه قومی کل یکپارچه‌ای است که تنها تمایز مهم در آن رقابت یا اختلاف منافع با گروه قومی دیگر است. به همین دلیل این نظریات نیز، در تبیین هویت‌های قومی، نقش جنسیت و تمایزات جنسیتی را نادیده گرفته‌اند.

### جنسیت و قومیت: بررسی چند مطالعه تجربی

اگر چه در سطح نظری رابطه بین جنسیت و قومیت نادیده گرفته شده، اما مطالعات تجربی به این موضوع پرداخته‌اند. در بخشی از مطالعات تجربی، به نقش زنان و نگرش‌های آنان در برساختن هویت قومی توجه شده است.

پیت<sup>۲</sup>، در مقاله‌ای با عنوان «هویت و زبان: بررسی زنان ولزی» اهمیت زبان مادری و قومیت را در برساختن هویت جنسیتی و سیاسی در بین زنان ولز بررسی می‌کند. او با تأکید بر تأثیر زبان و قومیت در تشکیل جنسیت زنانه، نقش مادری و کنش سیاسی را تحلیل می‌کند. مطالعه او نشان می‌دهد که جنسیت در بین زنان ولز به طور سنتی محدود شده است و در زبان و فرهنگ ولزی کمتر از زبان و فرهنگ انگلیسی احتمال بیان آن وجود دارد. همچنین، به طور سنتی، مادران ولزی مسئول انتقال زبان مادری و فرهنگ ولزی به فرزندان هستند و به همین دلیل، بعد جدیدی به نقش مادری اضافه می‌شود. زنان ولزی در حفظ سنن ولزی به لحاظ سیاسی فعالند و نقش عمده‌ای در ساختن و حفظ هویت قومی و بسط اشکال فمینیسم خاص این هویت ایفا می‌کنند (۱۹۹۷: ۱۳۷-۱۲۹).

کاروالهو<sup>۳</sup> و همکارانش، در مقاله‌ای که در سمینار انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی آمریکا ارائه داده‌اند، جنسیت را به منزله عاملی مهم در شکل دادن به تجربه جمعی تحلیل کرده‌اند. آنان معتقدند که جنسیت، در حکم یکی از ابعاد اساسی تولید تجربه متمایز، منجر به ساخت و ظهور سوژه‌ها و کنش‌های

---

1. Banks  
2. Piette  
3. Carvalho

جمعی می‌شود. آنها این نظر را مطرح می‌کنند که سوزده‌های جمعی از کثرت موقعیت‌ها، و نه صرفاً طبقه اجتماعی، حاصل می‌شوند و نشان می‌دهند که هویت‌های جمعی به تجربه سرهم بندی شده (شبیبه به بحثی که ابزارگرایان در دستکاری نمادهای قومی ارائه می‌کنند) وابسته‌اند. جنسیت یکی از ابعادی است که در کنار سن، قومیت و طبقه اجتماعی به این تجربه اجتماعی شکل می‌دهد. در این مقاله استدلال شده است که در کشورهای پیرامونی مثل برزیل، که در آنها شرایط طرد افراطی طبقات عامه غالب است، مشکلات ویژه زنان و مبارزات آنان، حتی در بین رهبران و فعالان زن، به موقعیت درجه دوم تنزل یافت است (۱۹۹۴).

بخش دیگری از مطالعات تجربی به بررسی تفاوت باورها و نگرش‌های زنان قومیت‌های مختلف می‌پردازد. در بررسی تفاوت‌های پسران و دختران گروه‌های مهاجر، که بخشی از مطالعه جامع درباره کارکرد خانواده است، پرسش‌نامه‌ای در مورد نگرش افراد نسبت به ارزش‌های خانوادگی برای ۱۵۸ خانواده آمریکایی ژاپنی و قفقازی تبار تکمیل شده است. مطابق یافته‌های این مطالعه، تفاوت بین نسل‌ها را می‌توان براساس دو متغیر اقتدار و مسئولیت پیش‌بینی کرد. تفاوت اندکی بین گروه‌های قومی مشاهده شده است، اما تفاوت میان پسران و دختران بزرگسال، صرف نظر از قومیتشان زیاد است. دختران به تعلق و نزدیکی خانوادگی اهمیت بیشتری می‌دهند و بیان عاطفی نزد آنها به طور معناداری بالاتر از پسران است. در بین دختران، نیاز به خانواده هم ارز نیاز به ارتباط و بیان عاطفی و بالاتر از نیاز به استقلال و متمایز بودن از دیگران است که پسران بر آن تأکید دارند (مک درموت<sup>۱</sup> و همکاران، ۱۹۸۳: ۲۲-۱۳۱۸).

رید<sup>۲</sup> اثر مذهب را بر نگرش به نقش جنسیتی در بین زنان آمریکایی عرب‌تبار و اعضای یک گروه قومی شامل مسیحیان و مسلمانان بررسی کرده است. محقق نخست به پیش‌داوری رایج درباره زنان آمریکایی عرب‌تبار اشاره می‌کند که آنها را سنت‌گرایان اسلامی پیچیده در چادر و محصور در خانه تصویر می‌کند. با این حال، به اعتقاد او، مطالعات تجربی اندکی اثر اسلام را بر نگرش‌ها و رفتارهای زنان آمریکایی عرب‌تبار مستند ساخته است. مطالعه وی به این پرسش می‌پردازد و نفوذ فرهنگی خاص را در باورهای جنسیتی زنان با استفاده از داده‌های پیمایشی، که در نمونه ملی از آمریکایی‌های عرب‌تبار گردآوری شده، مشخص می‌کند. نتایج تحلیل نشان می‌دهد که زنان آمریکایی عرب‌تبار از نظر نگرش بسیار متنوع هستند و کمتر از آن که پیش‌داوری رایج بازمی‌نمایاند، سنتی‌اند. بیش از نیمی از زنان نمونه مسیحی و تقریباً یک چهارم زنان متولد خارج نگرشی مترقی به نقش جنسیتی دارند. همچنین این تحلیل نشان می‌دهد که در شکل دادن به نگرش به نقش جنسیتی، مذهبی بودن و قومیت مهم‌تر از پیوندهای آنها به عنوان مسلمان و مسیحی است (۲۰۰۳: ۲۲۲-۲۰۷).

1. McDermott

2. Read



در برخی از مطالعات مربوط به جنسیت و قومیت، بر اثر وجود برخی نگرش‌های خاص در میان گروه‌های قومی، نابرابری زنان در کانون توجه قرار گرفته است. این نوع مطالعات، بیش از آن که به مسئله نقش جنسیت در احیای هویت قومی بپردازند، نابرابری جنسیتی را برحسب وضعیت فرهنگی گروه قومی توضیح می‌دهند.

سیمپسون<sup>۱</sup>، با استفاده از داده‌های جمعیتی در مورد جمعیت گروه‌های قومی در برادفورد انگلیس، به این نتیجه رسیده که برخی نگرش‌ها نسبت به زنان مانع از دسترسی آنها به آموزش شده است. وی با تحلیل نسبت جنسی در بین دانش‌آموزان به این نتیجه رسیده است که ۵۰۰ دختر مسلمان در سن مدرسه، به دلیل نگرش والدینشان در مورد مناسب بودن مدرسه برای دختران، در مدرسه ثبت نام نکرده‌اند (۱۹۹۷: ۱۰۹-۸۹).

کولیک<sup>۲</sup> در مطالعه خود به بررسی اثر قومیت و جنسیت بر نگرش به نقش جنسیتی و شغل مناسب زنان<sup>۳</sup> می‌پردازد. او با استفاده از داده‌های حاصل از اجرای پرسش‌نامه‌ای برای ۹۲ اسرائیلی و ۱۰۴ مهاجر شوروی سابق که در دانشگاه‌های اسرائیلی ثبت نام کرده‌اند، این موضوع را بررسی می‌کند. یافته‌های او نشان می‌دهد که نگرش دانشجویان اسرائیلی به نقش جنسیتی لیبرال‌تر از دانشجویان مهاجر است. علاوه بر آن، آنها شمار زیادی از مشاغل را بیشتر زنانه دانسته‌اند. همچنین زنان، نگرش لیبرال‌تری به نقش‌های جنسیتی داشته‌اند تا مردان، و تمایل بیشتری داشته‌اند که مشاغل دارای وجهه اجتماعی را زنانه ارزیابی کنند. همچنین نتایج یافته‌های او حاکی از آن است که در فرآیند انتقال فرهنگی، هویت قومی اثر بیشتری بر نگرش نسبت به کار دارد تا فرهنگ جنسیتی (۱۹۹۵: ۲۱۴-۱۹۹). بخش دیگری از مطالعات مربوط به جنسیت و قومیت، این دو متغیر را به عنوان عامل توزیع درآمد و امکانات بررسی کرده‌اند. در این مطالعات، جنسیت در حکم عامل نابرابری در کنار عوامل دیگر، از جمله قومیت، دیده شده است. موقعیت فرودست زنان شبیه موقعیت فرودست گروه قومی انگاشته شده است. در واقع، جنسیت در ردیف عوامل قومیت و طبقه شمرده شده، و هم عرض بودن این سه عامل، و نه تقاطع آنها، مد نظر بوده است. این نگاه بیشتر توصیفی است و رابطه دو مفهوم را مورد توجه قرار نداده است. این مطالعات نشان می‌دهند که زنان گروه‌های قومی، به دلیل تعلقات قومیتی خود، در موقعیت سخت‌تر و نا عادلانه‌تری قرار گرفته‌اند و نابرابری مضاعفی را در مقایسه با مردان و زنان گروه‌های مسلط تحمل می‌کنند.

هسوئه<sup>۴</sup> و تیندا<sup>۵</sup> بی‌ثباتی شغلی در بین زنان و مردان سفیدپوست، سیاه‌پوست و اسپانیایی را در

1. Simpson
2. Kulik
3. sex-typing of occupations
4. Hsueh
5. Tienda

آمریکا با استفاده از داده‌های پیمایش درآمد و برنامه‌های مشارکت در فاصله سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ بررسی کرده‌اند. آنها با سنجش نژاد، سن، سطح آموزشی، وضعیت تأهل، نوع اشتغال و بی‌ثباتی نیروی کار نتیجه گرفته‌اند که میزان بی‌ثباتی شغلی در بین زنان و قومیت‌ها بالاتر از گروه‌های دیگر است و این تفاوت معنادار است. به «مغز خاص» بی‌ثباتی شغلی در بین زنان به مراتب بیشتر از مردان است. به همین ترتیب، زنان اقلیت، در مقایسه با سفیدپوستان، با بی‌ثباتی شغلی بیشتری مواجه‌اند. به علاوه، بین آموزش و بی‌ثباتی شغلی رابطه معکوسی وجود دارد که در بین مردان شدیدتر است (۱۹۹۶: ۹۴-۷۳).

در مطالعه دیگری، داده‌های سرشماری ۱۹۸۶ کانادا برای بررسی روابط بین قومیت، بر ساخته اجتماعی جنسیت<sup>۱</sup> و پیامدهای بر ساخته متفاوت برای پایگاه اجتماعی/ اقتصادی و تحرک در کانادا به کار گرفته شده است. تأکید این بررسی بر عوامل و پیامدهای تفاوت قومی است که بر میزان مشارکت زنان متأهل در نیروی کار دستمزدی اثر می‌گذارد. داده‌ها به صورت مجزا برای کل اجتماعات قومی، مهاجران آنها و بخش‌های بومی گزارش شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که میزان مشارکت زنان متأهل در نیروی کار دستمزدی خارج از خانه بر حسب قومیت و بومی بودن متفاوت است و این تفاوت‌ها پیامدهای مهمی برای پایگاه اجتماعی/ اقتصادی خانواده‌های قومی دارد. به نظر محقق، چنین تفاوت‌هایی احتمالاً بازتاب‌دهنده تفاوت‌های قومی در انتظارات هنجاری مرتبط با جنسیت است (گشوند<sup>۲</sup>، ۱۹۹۴: ۷۳-۵۳).

در مطالعه دیگری که با استفاده از داده‌های سرشماری آمریکا صورت گرفته، سهم متغیرهای جنسیت، نژاد، قومیت، وضعیت تأهل و والدین در زنانه شدن فقر<sup>۳</sup> بررسی شده است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که جنسیت، نژاد و قومیت اثر زیادی بر میزان فقر دارند. با بررسی جداگانه این عوامل، نیروهایی که زنانه شدن فقر را سرعت بخشیده‌اند به سادگی از هم تمیز داده می‌شوند.

روندها در بین سفیدپوست‌ها، سیاهان، پورتوریکویی‌ها، آمریکایی‌های مکزیکی تبار، جمعیت‌های اسپانیایی و نیز کودکان پیش‌دبستانی و دبستانی در خانواده‌های دارای سرپرست زن آشکارتر است. (استارلز<sup>۴</sup> و همکاران، ۱۹۹۴: ۶۰۷-۵۹۰).

در تحقیق دیگری، پژوهشگران معتقدند که در مطالعات فمینیستی در زمینه پایگاه زنان در زیمباوه، به ندرت الگوهای طرد اجتماعی و پویایی جامعه نژادی، که برتری نژادی نهادینه شده را به عنوان ایدئولوژی سازمان دادن زندگی اجتماعی به کار گرفته، بررسی شده است. به اعتقاد آنان، نظریه‌پردازان فمینیست تاکنون پایگاه زنان را با این فرض تحلیل می‌کردند که پدرسالاری منبع یگانه ستم بر زنان است. آنها با کاربرد ایده جامعه نژادی، عملکرد ستم جنسیتی را در زمینه تاریخی زیمباوه بررسی می‌کنند

1. social construction of gender
2. Geschwender
3. feminization of poverty
4. Starrels

و نشان می‌دهند که در جامعه نژادی، جنسیت و نژاد و قومیت و طبقه به طرز پیچیده‌ای با هم عمل می‌کنند و زنان آفریقایی را به پایین‌ترین پایگاه اقتصادی و اجتماعی تنزل می‌دهند (مویو<sup>۱</sup> و همکاران، ۲۰۰۲: ۱۸۱-۱۶۳).

در عین حال در همین گروه مطالعاتی انجام شده است که چنین رابطه‌ای را نفی می‌کند. هاردی<sup>۲</sup> و هازلریگ<sup>۳</sup>، با استفاده از داده‌های فردی حاصل از پیمایش جمعیت بالای ۵۵ سال، آثار شواهدی از اثر تعاملی جنسیت و نژاد/ قومیت بر احتمال فقر وجود ندارد (۱۹۹۵: ۶۳-۴۳).

برخی محققان غیبت زنان گروه‌های قومی در مطالعات قومی را ناشی از چشم‌پوشی بر تمایزهای درونی جمعیت زنان به نفع زنان طبقه متوسط گروه قومی می‌دانند. راید<sup>۴</sup> و کلی<sup>۵</sup>، در مقاله خود با عنوان «تحقیق درباره زنان رنگین‌پوست: از غفلت تا آگاهی»، نشان می‌دهند که پارادایم معطوف به مطالعه زنان به صورت کلی عملاً بر زنان سفیدپوست طبقه متوسط متمرکز شده است. آنها تحولات روش شناختی و نظری مطالعات و میزان توفیق محققان در لحاظ کردن قومیت در مطالعه موضوعات جنسیتی را ارزیابی کرده‌اند (۱۹۹۴: ۴۸۶-۴۷۷).

مک کال<sup>۶</sup> در تحقیق خود درباره نابرابری نژادی به این نکته اشاره می‌کند که نابرابری به میزان فزاینده‌ای تخصصی شده است و در تبیین آن اغلب بر یک عامل منفرد و زیرگروه‌های جمعیت تأکید می‌شود. به اعتقاد او، در جامعه متنوع، برای تفسیر عوامل نابرابری دستمزد گروه‌های مختلف نژادی، قومی و جنسیتی، چارچوب تطبیقی لازم است. یافته‌های او نشان می‌دهند که بین منابع نابرابری دستمزد برحسب نژاد، قومیت و جنسیت تفاوت معنی‌دار وجود دارد. تفاوت بین گروه‌های نژادی و قومی عموماً بیشتر از تفاوت بین مردان و زنان است. همچنین یافته‌ها حاکی از اثر منفی مهاجرت بر دستمزد نسبی زنان امریکای لاتینی و آسیایی است، در حالی که بر دستمزد زنان سیاه‌پوست اثر کمی می‌گذارد و بر دستمزد مران سیاه‌پوست اثری ندارد (۲۰۰۱: ۵۴۱-۵۲۰).

در تحقیقی دیگر، تأثیر جنسیت، کاست و قومیت در دسترسی آموزشی کودکان نپال در فاصله سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ بررسی شده است. داده‌های گردآوری شده در ۱۹۹۱ در پیمایش باروری، خانواده، تنظیم خانواده و بهداشت برای تعیین سطح آموزشی کودکان (در نمونه‌ای با حجم ۲۴۷۴۵ نفر) تحلیل شده است. براساس یافته‌های این تحقیق، تفاوت‌های آموزشی ناشی از جنسیت در فاصله زمانی ۲۵ سال کاهش نیافته است و میزان پیشرفت دانش‌آموزان دختر مشابه دانش‌آموزان پسر است.

1. Moyo
2. Hardy
3. Hazelrigg
4. Reid
5. Kelly
6. McCall

دانش‌آموزان متعلق به کاست بالاتر و خانواده‌های دارای تحصیلات بالاتر تبعیضی همانند دانش‌آموزان دختر سایر خانواده‌ها را تجربه کرده‌اند. در این فاصله، تفاوت آموزشی ناشی از تفاوت کاست کاهش معناداری نداشته است (استاش<sup>۱</sup> و هانوم<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱: ۳۷۸-۳۵۴).

مک‌گوایر<sup>۳</sup> در مطالعه‌ای به بررسی رابطه بین جنسیت، نژاد/قومیت و شبکه‌ها می‌پردازد و سازوکارهای غیررسمی منجر به نابرابری را روشن می‌کند. او با به کارگیری نظریه‌های شبکه و ساخت پایگاه، جریان‌هایی را که از طریق آنها جنس و نژاد/قومیت شاغلان بر پایگاه اعضای شبکه آنها اثر می‌گذارد بررسی می‌کند. تحلیل او نشان می‌دهد که زنان و افراد رنگین‌پوست در شبکه‌ای عضوند که پایگاه پایین‌تری در مقایسه با پایگاه مردان و سفیدپوستان دارد، در نتیجه، موقعیت‌هایی را اشغال کرده‌اند که توانایی آنها را در جذب شاغلان قدرتمند محدود می‌کند. مؤلف نتیجه می‌گیرد که طرد ساختاری بیشتر از طرد شخصی می‌تواند تفاوت‌های جنسیتی و نژادی/قومیتی را در پایگاه اعضای شبکه تبیین کند (۲۰۰۰: ۵۲۳-۵۰۰).

### الگوی نظری

در بررسی رویکردهای نظری قومیت ملاحظه شد که این نظریات، در تبیین هویت‌یابی قومی، به نقش جنسیت توجهی نداشته‌اند و گروه قومی را فارغ از تمایزات جنسیتی انگاشته‌اند. همچنین باورهای جنسیتی، که به نوعی می‌تواند در تحولات قومی مؤثر باشد، در این نوع رویکردها مورد توجه نبوده است. مطالعات تجربی، که به برخی از آنها اشاره شد، بیشتر نگاهی توصیفی به رابطه جنسیت و قومیت داشته‌اند و کمتر به نقش عامل جنسیت در تغییر مناسبات قومی نظر انداخته‌اند.

این مقاله می‌کوشد، بر پایه مفروضات اصلی دیدگاه ابزارگرا و در عین حال نقد نارسایی‌های آن، الگویی برای توضیح روابط قومی در استان سیستان و بلوچستان ایران ارائه کند. در چارچوب چنین الگویی، نگرش‌های جنسیتی نقش مهمی در شکل دادن الگوهای خانوادگی و تحولات مناسبات گروه‌های قومی در منطقه دارد.

بر اثر اعمال سیاست قومی و توزیع نامتوازن منابع و فرصت‌ها، دو صورت متفاوت هویتی شکل گرفته است که حامل دو نوع ارزش مختلف است. هویت رسمی/مرکزی/برتری، در برابر هویت غیررسمی/حاشیه‌ای/نازل‌تر. موقعیت این دو صورت هویتی سبب شده تا هویت غیررسمی، به دلیل در حاشیه قرار گرفتن، دارای انسجام درونی شود و حاملانش وفاداری بیشتری نسبت به آن ابراز کنند. در مقابل، هویت رسمی، به دلیل امکان تحرک اداری و آموزشی و در نتیجه پذیرش ارزش‌های

1. Stash  
2. Hannum  
3. McGuire

فردگرایانه‌اند، انسجام خود را از دست داده است. همچنین دو نوع نظام ارزشی جمع گرایانه و قوم مدار و سنتی، و فردگرا و نسبتاً مدرن شکل گرفته که منطبق بر تقسیم‌بندی قومی منطقه است. نقش مذهب و نهادهای مذهبی نیز در این میان اهمیت افزون‌تری یافته است و به قالب زبانی برای بیان احساسات قومی مبدل شده است. نهادها و مؤسسات مذهبی نیز به ابزاری نهادی برای تقویت همبستگی قوم بلوچ تبدیل شده‌اند.

شکل‌گیری دو نوع نظام ارزشی نسبتاً متفاوت با یکدیگر موجب شده تا خانواده در دو گروه قومی عملکرد جمعیتی متفاوتی داشته باشد. بر اثر این پدیده، خانواده بلوچ عملکرد جمعیتی بالا و خانواده غیربلوچ عملکرد جمعیتی پایین یافته‌اند. میل به مهاجرت و ترک منطقه نیز، به سبب پذیرش ارزش‌های فردگرایانه و توجه به رشد فردی، در بین غیربلوچ‌ها بیشتر است. همه این فرآیندها تغییر ترکیب قومی و مذهبی جمعیت استان را در پی داشته است.

از آنجا که بخشی از مسائل قومی استان ناشی از تغییر ترکیب جمعیتی دو گروه قومی است، عواملی نظیر موقعیت زنان و نوع نگرش به نقش زنان دارای اهمیت است. الگوی زندگی خانوادگی سنتی بر پایه نقش همسر/ مادر بنا شده است و هر گونه تغییر در این نقش، در نهایت، این الگو را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

با افزایش تحصیلات، پذیرش اجتماعی بیشتری برای تعریف نقش زنان در خارج از چارچوب خانواده پیش می‌آید. نابرابری سطح آموزش در بین دو گروه، به دو الگوی متفاوت از نگرش به نقش زنان ایجاد کرده است.

## هدف

در این مقاله، تنها بخشی از الگوی نظری که معطوف به نقش زنان است بررسی می‌شود. تفاوت سطح آموزش در دو گروه قومی و مذهبی منجر به شکل‌گیری دو دیدگاه متفاوت نسبت به نقش زنان شده است. افزایش تحصیلات زمینه پذیرش تغییر نقش زنان را فراهم می‌آورد. بر این اساس، کسانی که تحصیلات بیشتری دارند، با فعالیت زنان در بیرون از خانه و داشتن نقش اجتماعی خارج از چارچوب خانواده موافقت بیشتری دارند. هنجار مسلط و محوری، که قائل به تقسیم کار خانهداری زنان/اشتغال مردان یا به عبارت جامعه‌شناختی، تفکیک جنسیتی عرصه خصوصی/ عرصه عمومی است، شکسته شده است.

غیربلوچ‌ها، به دلیل دارا بودن سطح تحصیلی بالاتر، با تغییر نقش زنان موافقت بیشتری دارند، در حاکمی که بلوچ‌ها بر ابعاد سنتی هویت زنان تأکید دارند و تفاوتی آشکار از این نظر بین دو قوم وجود دارد.

## گردآوری داده‌ها

این مقاله با استفاده از داده‌های به دست آمده از پیمایش اجتماعی در چهار شهر استان سیستان و

بلوچستان تهیه شده است. داده‌ها در سال ۱۳۷۸ با استفاده از پرسش‌نامه و از طریق مراجعه پرسشگر به منازل پاسخگو تکمیل و گردآوری شده است. جامعه آماری این پژوهش را افراد ۱۵ سال به بالای چهار شهر استان تشکیل می‌دهند.

در این مطالعه، برای انتخاب نمونه احتمالی، از روش نمونه‌گیری احتمالی طبقه‌بندی خوشه‌ای مرحله‌ای استفاده شده است. با تحلیل خوشه‌ای، ابتدا شهرهای استان سیستان و بلوچستان برحسب سه ملاک توسعه فرهنگی (میزان باسوادی، میزان تحصیل‌کردگان آموزش عالی و میزان تحصیلات زنان)، توسعه صنعتی (میزان شاغلان بخش صنعت)، و وضعیت اقتصادی (میزان اشتغال و بیکاری) به چهار طبقه تقسیم شد:

- طبقه اول: زاهدان؛
- طبقه دوم: زابل، ایرانشهر و سراوان؛
- طبقه سوم: خاش؛
- طبقه چهارم: چابهار و نیک‌شهر.

سپس با انتخاب تصادفی از بین شهرها در طبقاتی که دارای بیش از یک شهر بودند (طبقه دوم و چهارم) زابل از طبقه دوم و چابهار از طبقه چهارم انتخاب شدند. آنگاه در هر یک از چهار شهر زاهدان، زابل، خاش و چابهار، با روش نمونه‌گیری خوشه‌ای سه مرحله‌ای، در مرحله اول تعدادی خوشه (بلوک) با احتمال متناسب با حجم (جمعیت بلوک) با روش نمونه‌گیری سیستماتیک، در مرحله دوم از هر خوشه منتخب تعدادی خانوار با روش نمونه‌گیری سیستماتیک، و در مرحله سوم از هر خانوار منتخب یک نفر از افراد ۱۵ ساله و بالاتر با روش نمونه‌گیری تصادفی ساده انتخاب شده است. حجم نمونه نهایی بعد از حذف نمونه‌های ناقص ۳۹۱۳ نفر شد که در چهار شهر استان، زاهدان، چابهار، خاش و زابل، توزیع شده است.

### نابرابری آموزشی در بین گروه‌های قومی

دو گروه قومی از نظر سطح آموزش تفاوت معناداری با یکدیگر دارند که در سطوح بالاتر تحصیلی بر میزان این تفاوت افزوده می‌شود. با افزایش سطوح تحصیلی، این نابرابری تشدید می‌شود که می‌توان آن را ناشی از وجود موانعی (اعم از فردی و جمعی) در برابر رشد تحصیلی دانست. به سخن دیگر، محدودیت دسترسی بلوچ‌ها به آموزش در سطوح بالاتر تحصیلی بیشتر است.

نتایج تحقیق حاکی از وجود نابرابری ساختاری بین زنان و مردان است. محدودیت دسترسی زنان به آموزش بیشتر از مردان و امکان رشد و ارتقای آموزشی آنان نیز کمتر از مردان است. در واقع، هر چه به سطوح بالاتر تحصیلی نزدیک‌تر می‌شویم، بر شدت این محدودیت افزوده می‌شود. فاصله آموزشی زن و مرد در دو گروه قومی با یکدیگر متفاوت است. نسبت بی‌سوادی در بین زنان بلوچ نزدیک به دو برابر

همین نسبت در بین مردان بلوچ است. در حالی که میزان بیسوادی در بین زنان غیربلوچ تفاوت زیادی با مردان غیربلوچ ندارد.

نابرابری بین زنان و مردان بلوچ در سطوح بالاتر تحصیلی تشدید می‌شود، به نحوی که سهم زنان بلوچ دارای تحصیلات عالی تقریباً یک پنجم سهم مردان بلوچ دارای تحصیلات عالی است یعنی زنان بلوچ در رشد آموزشی و دستیابی به سطوح بالاتر با محدودیت بیشتری رو به رو هستند. موضوع جالب این است که نسبت در بین زنان غیربلوچ برعکس می‌شود، یعنی فاصله تحصیلی بین زنان و مردان غیربلوچ در سطوح بالاتر تحصیلی کاهش می‌یابد. این بدان معناست که زنان بلوچ محروم‌ترین گروه از نظر دسترسی به آموزش به شمار می‌آیند (جدول ۱).

جدول ۱. وضع تحصیلات پاسخگویان به تفکیک جنسیت و گروه قومی (درصد)

	مردان		زنان	
	بلوچ	غیربلوچ	بلوچ	غیربلوچ
بی‌سواد	۴۵/۱	۱۹/۰	۲۵/۳	۱۲/۶
متوسطه	۵۰/۸	۵۰/۱	۶۱/۰	۵۲/۵
زیر دیپلم	۳/۴	۲۰/۷	۱۰/۲	۲۱/۳
آموزش عالی	۰/۷	۱۰/۲	۳/۵	۱۲/۶

Sig=۰/۰۰۰ V=۰/۳ Sig=۰/۰۰۰ V=۰/۴

### فاصله آموزشی گروه‌های قومی در دو نسل

مقایسه سطح تحصیلات پاسخگویان با والدین نشان دهنده نابرابری آموزشی است. داده‌های به دست آمده حاکی از وجود همین نابرابری آموزشی در نسل قبل است، به گونه‌ای که در نسل پدران نیز فاصله آموزشی مشابهی بین دو گروه قومی مشاهده می‌شود. این نابرابری در تمام سطوح تحصیلی به چشم می‌خورد.

وضعیت تحصیل مادران نیز از واقعیت مشابهی خبر می‌دهند. نسبت بی‌سوادی در بین مادران بلوچ ۱۹ درصد بیشتر از همین نسبت در بین مادران غیربلوچ است. این فاصله در تمام سطوح تحصیلی مشاهده می‌شود. آمار مربوط به تحصیلات والدین مبین نابرابری ساختاری در میان گروه‌های قومی است. از داده‌های همین آمار استنباط می‌شود که این روند در دوره اخیر و در نسل کنونی تشدید شده است. (جدول ۲).

مقایسه تحصیلات زنان و مردان در گروه‌های قومی مختلف نشان دهنده افزایش نابرابری آموزشی در طول زمان است. نسبت بی‌سوادی در بین زنان بلوچ ۲/۴ برابر زنان غیربلوچ است، حال آنکه این نسبت در بین مادران ۱/۳ است. بنابراین، می‌توان گفت نابرابری آموزشی در تمام سطوح تشدید شده

است. روند مشابهی نیز در بین مردان مشاهده می‌شود. نسبت بی‌سوادی مردان بلوچ دو برابر مردان غیربلوچ است، ولی این نسبت در بین پدران ۱/۴ است. نابرابری مردان بلوچ و غیربلوچ، در مقایسه پدران پاسخگو، در تمام سطوح تحصیلی افزایش یافته است. به نظر می‌آید سازوکارهایی در جهت تشدید نابرابری ساختاری عمل کرده است.

جدول ۲. وضع تحصیلات والدین به تفکیک گروههای قومی (درصد)

	مادران		پدران		
	غیربلوچ	بلوچ	غیربلوچ	بلوچ	
بی‌سواد	۶۶/۷	۸۶/۲	۴۸/۲	۶۸/۲	
متوسطه	۲۷/۱	۱۲/۴	۳۸/۳	۲۵/۰	
زیر دیپلم	۴/۶	۰/۷	۸/۸	۵/۰	
آموزش عالی	۱/۷	۰/۷	۴/۷	۱/۹	

Sig=۰/۰۰۰ V=۰/۲۵ Sig=۰/۰۰۰ V=۰/۲۱

براساس داده‌های مورد بررسی می‌توان نتیجه گرفت که فرصت‌های آموزشی به صورت نابرابر میان گروه‌های قومی توزیع شده است.

### نگرش نسبت به نقش زنان

نوع تصور جامعه از نقش زنان و تغییرات آن در طول زمان از مهم‌ترین متغیرهایی است که مسیر و شتاب تحولات اجتماعی را بیان می‌کند. بسیاری از مطالعات و مباحث مربوط به زنان حول نقش زنان یا، به تعبیر جامعه‌شناختی، تقسیم کار جنسیتی شکل گرفته است. در مباحث نظری، پارسونز<sup>۱</sup> از نخستین کسانی است که تمایز نقش مردان به عنوان نقشی ابزاری و در جهت تحقق اهداف و نقش زنان به منزله نقش عاطفی را مطرح ساخت.

نخستین موج فمینیسم، ایده تمایز نقش‌ها را هدف اصلی انتقادات خود قرار داد. از جمله آثار مهم در این زمینه می‌توان به مطالعات کلاین<sup>۲</sup> و میردال<sup>۳</sup> اشاره کرد. آنها در مطالعه‌ای با عنوان «زنان دونقشی» از مشارکت زنان در نیروی کار بعد از جنگ سخن گفتند. این کتاب منشأ ایده‌هایی است که بعدها در تحقیقات فمینیستی درباره نابرابری جنسیتی کار و نارضایتی زنان از کار خانه‌داری مورد توجه قرار گرفت (جکسون<sup>۴</sup> و اسکات<sup>۱</sup>، ۲۰۰۲: ۸).

1. Parsons
2. Klein
3. Myrdal
4. Jackson



در مورد موج دوم آثار فمینیستی، بر تمایز ایده جنس<sup>۲</sup> و جنسیت<sup>۳</sup> به عنوان دوگانه طبیعت و جامعه تأکید شد. این آثار از زن شدن (به منزله فرایندی اجتماعی) در مقابل زن بودن (به منزله بنیانی طبیعی و بیولوژیکی) سخن گفتند (استانلی<sup>۴</sup>، ۲۰۰۲: ۳۱).

جدول ۳. نگرش مردم به اشتغال زنان در سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۸۱ (درصد)

سال	موافق اشتغال	مخالف اشتغال
۱۳۵۳	۱۹	۷۴
۱۳۷۴	۵۳	۳۹
۱۳۷۹	۶۸	۲۶
۱۳۸۱	۷۲	۲۱

پذیرش اجتماعی بودن زنانگی به معنای آن است که نقش‌های پذیرفته شده برای زنان می‌تواند از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از گروهی به گروه دیگر متفاوت باشد. این تفاوت نگرش پیامدهایی را به دنبال دارد. مطالعاتی که تاکنون انجام شده به بررسی آثار این تفاوت بر موقعیت زنان، خانواده، طلاق، تربیت کودکان و مانند آن پرداخته، اما تأثیرات آن بر قومیت مورد توجه قرار نگرفته است.

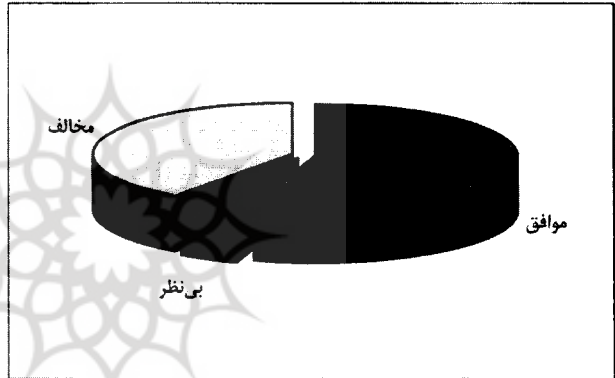
شواهد تجربی نشان می‌دهد که در سه دهه اخیر، نگرش مردم ایران به نقش زنان تغییر بسیار زیادی داشته است (جدول ۳). در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۸۱ نسبت موافقان با اشتغال زنان از ۱۹ به ۷۲ درصد رسیده است. این داده‌ها نشان می‌دهد که تفکیک نقش زنان و مردان به دو حیطه خصوصی و عمومی و تمایز خانه‌داری زنان / اشتغال مردان، به منزله هنجاری مقبول، فراگیر و مسلط، اهمیت خود را از دست داده است. با این حال، شتاب تغییرات در جامعه به یک اندازه نبوده است. برخی مناطق کشور پذیرش اجتماعی بیشتری برای تغییر نقش زنان از خود نشان داده‌اند و برخی در برابر آن مقاومت بیشتری ابراز کرده‌اند. نتایج به دست آمده از پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در سال ۱۳۷۹ نشان می‌دهد که پذیرش اجتماعی تغییر نقش زنان در زاهدان کمتر بوده است. مطابق این نتایج، در کل جامعه (پاسخگویان ساکن مراکز استان‌های کشور)، ۶۷ درصد با اشتغال زنان موافق بودند، در حالی که این نسبت در زاهدان ۴۰ درصد بود (ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۱۳۸۰: ۲۸).

اطلاعات به دست آمده از پیمایش در چهار شهر استان سیستان و بلوچستان در سال ۱۳۷۸ نشان می‌دهد که ۵۷ درصد با اشتغال زنان موافق‌اند.

این داده‌ها دو نکته را بیان می‌کنند. نخست آنکه نگرشی قطبی بر اشتغال زنان حاکم است، بدین

1. Scott  
2. Sex  
3. gender  
4. Stanley

معنا که پاسخ‌های مرد در این خصوص اندک است و تنها ۴ درصد پاسخگویان را افراد مرد تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، ساکنان سیستان و بلوچستان در این باره نظر قاطعی (اعم از مثبت یا منفی) دارند (نمودار ۱).



نمودار ۱. نگرش جامعه مورد بررسی درباره اشتغال زنان

از طرف دیگر، با آنکه اطلاعات طولی درباره نگرش به نقش زنان در سیستان و بلوچستان در دست نیست، با مقایسه اطلاعات کل کشور در سال ۱۳۵۳ و نیز روند تغییر نگرش می‌توان قضاوت کرد که گسستی جدی در نگرش ساکنان استان پدید آمده است. به سخن دیگر، هنجار جدید درباره زنان جای خود را در مناسبات باز کرده است و انتظار می‌رود با تداوم وضعیت اجتماعی، بر میزان پذیرش اجتماعی این هنجار افزوده شود.

اگر چه مقایسه داده‌های متعلق به زاهدان با داده‌های کل کشور تأیید می‌کند که نگرش سنتی به نقش زنان در شهر زاهدان بیشتر از میزان این گرایش در کل کشور است، اما همین داده‌ها بر بروز گرایش‌های جدید نیز دلالت دارند.

### گروه‌های قومی و اشتغال زنان

از میان دو گروه قومی، بلوچ‌ها گرایش‌های سنتی‌تری را ابراز کرده‌اند. آنان کمتر از غیربلوچ‌ها با اشتغال زنان موافق بوده‌اند. اکثریت پاسخگویان این گروه با اشتغال زنان مخالفند. در حالی که نظر غیربلوچ‌ها کاملاً برعکس است. اکثریت قریب به اتفاق این گروه با اشتغال زنان موافق‌ترند. نسبت مخالفان اشتغال زنان در بین بلوچ‌ها بیش از دو برابر این نسبت در بین افراد غیربلوچ است (۵۲ درصد در مقابل ۲۰ درصد). بلوچ‌ها تمایل کمتری نسبت به هنجارهای جدید نشان داده‌اند.

الگوی نگرشی در شهرهای استان بازتاب گرایش گروه‌های قومی و مذهبی است. بیشترین نسبت

موافقت با اشتغال زنان را ساکنان زابل ابراز کرده‌اند. زابلی‌ها بیشتر از ساکنان شهرهای دیگر با اشتغال زنان در بیرون از خانه موافق‌اند. ساکنان زاهدان، خاش و چابهار در مراتب بعدی قرار گرفته‌اند. به این ترتیب، با کاهش جمعیت غیربلوچ شهرها، از نسبت موافقت با اشتغال زنان کاسته می‌شود. این نکته مبین پذیرش نگرش جدید به اشتغال زنان در بین غیربلوچ‌هاست (۴۴ درصد در مقابل ۷۶ درصد).

افراد غیر بومی بیشتر از افراد بومی به هنجارهای جدید دربارهٔ زنان ابراز تمایل کرده‌اند (۶۰ درصد در مقابل ۵۶ درصد). نگرش افراد بومی به اشتغال زنان سنتی‌تر است و تمایل کمتری به پذیرش اشتغال زنان ابراز کرده‌اند. افراد غیربومی، که معمولاً از شهرهای مدرن‌تر به این استان مهاجرت کرده‌اند، به عنوان گروه حامل ارزشها و هنجارهای جدید عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، این گروه با گرایش‌ها و روش زندگی متفاوت خود، تغییراتی در وضعیت اجتماعی و فرهنگی منطقه ایجاد خواهند کرد. نظر به اینکه افراد غیر بومی منزلت اجتماعی و فرهنگی بالاتری دارند، ارزش‌های آنها نیز از اهمیت بیشتری برخوردار است و نوعی مرجعیت برای افراد بومی دارند.

همچنین با افزایش بعد خانوار از میزان موافقت با اشتغال زنان کاسته می‌شود. این خود به نحوی بازتاب وضعیت خانواده است. خانواده‌های کوچک‌تر عملاً محصول گرایش‌های مدرن‌ترند و طبیعی است که با افکار مدرن و جدید نیز همراهی بیشتری نشان دهند.

### قومیت، جنسیت و هویت زنان

مطابق الگوی نظری ارائه شده، تفاوت سطح آموزشی گروه‌های قومی به شکل‌گیری دو الگوی نگرشی دربارهٔ نقش زنان در میان گروه‌های قومی منجر شده است. گروه قومی دارای سطح آموزشی بالاتر، پذیرش بیشتری نسبت به هنجارهای جدید دارد. بررسی نگرش گروه زنان، تحصیل‌کردگان، جوانان، بیکاران و صاحبان مشاغل دولتی صدق یا کذب این فرض را نشان خواهد داد.

زنان غیربلوچ بیشتر از زنان بلوچ با اشتغال زنان موافق‌اند. به همین ترتیب، مردان غیربلوچ نیز با ایدهٔ اشتغال زنان همراهی بیشتری ابراز کرده‌اند. فاصله زنان و مردان در هر دو گروه قومی و مذهبی با یکدیگر مساوی است. رابطهٔ بین قومیت و مذهب و اشتغال زنان در هر دو جنس معنادار و شدت آن تقریباً مساوی است. زنان غیربلوچ در مقایسه با زنان بلوچ پذیرش بیشتری نسبت به تغییر نقش خود نشان داده‌اند. الگوی چند متغیری این تفاوت را تأیید می‌کند.

این یافته حاکی از ثبات و استحکام باورهای فرهنگی در جامعهٔ بلوچ، و حتی در بین زنان این گروه است. با این حال، این باورها در بین زنان اهل سنت زودتر از مردان شکسته شده است.

با افزایش سطح سواد، بر نسبت موافقت با اشتغال زنان در هر دو گروه افزوده می‌شود، اما تفاوت باقیمانده را باید ناشی از عواملی غیراز تحصیلات دانست. شاید بخشی از نگرش زنان اهل سنت نشأت

گرفته از ارزش‌های فرهنگی یا مذهبی ویژه این گروه باشد. اثر تحصیلات نشان‌دهنده آن است که بخشی از تفاوت نگرش اهل سنت ناشی از پایین بودن سطح تحصیلات در این گروه است. با افزایش سطح تحصیلات، روند مشابهی در نگرش مردان روی می‌دهد. نسبت موافقت در هر دو گروه شیعه و اهل سنت به موازات بالا رفتن سطح تحصیلات افزایش می‌یابد. مقایسه داده‌های مربوط به زنان و مردان نشان می‌دهد که در سطوح تحصیلی بالاتر، از فاصله بین دو گروه مذهبی کاسته می‌شود. به تعبیر دیگر، اثر تحصیلات در سطوح تحصیلی بالاتر افزایش می‌یابد و دگرگونی بیشتری در نظام نگرشی افراد ایجاد می‌کند (جدول ۴).

جدول ۴. نسبت موافقت گروه‌های مذهبی با اشتغال زنان بر حسب جنسیت و به تفکیک میزان تحصیلات (درصد)

گروه مذهبی	بی‌سواد	زیر دیپلم	دیپلم	آموزش عالی
زن	شیعه	۷۴	۸۳	۹۰
	اهل سنت	۴۴	۶۰	۸۹
مرد	شیعه	۵۱	۶۶	۷۳
	اهل سنت	۲۳	۳۸	۵۶

نتایج مدل رگرسیون لاجستیک این نکته را تأیید می‌کند که حتی با کنترل تحصیلات، تفاوت نگرشی بین دو گروه قومی پابرجا می‌ماند. چنین فاصله‌ای از متغیرهایی چون سن، سواد، شغل و مانند آن تأثیر نمی‌پذیرد که نشان‌دهنده تفاوت فرهنگی دو گروه مذهبی در نگرش به نقش زنان است. به همین دلیل، افزایش تحصیلات در بین اهل سنت پذیرش تغییر نگرش به زنان را تسهیل می‌کند، اما نگرش آنها را کاملاً شبیه شیعیان نمی‌کند.

### تفاوت نظام ارزشی و چالش‌های احتمالی آینده

مجموعه این داده‌ها حاکی از وجود دو تفاوت است. نخست، تفاوت میزان پذیرش ارزش‌های جدید بین دو گروه بلوچ و غیربلوچ استان را نشان می‌دهد. این تعارض در شیوه متفاوت دگرگونی و زیست اجتماعی نمود می‌یابد.

تفاوت دوم مربوط به میزان پذیرش زنان و مردان اهل سنت است که خود به نوعی با باورهای فرهنگی و مذهبی اهل سنت پیوند دارد و احتمالاً این تعارضات متوجه نهاد دین خواهد شد. بر این مبنای احتمالاً چالش‌های نسل جوان زنان اهل سنت با نهاد خانواده، ارزش‌های اجتماعی و نیز رهبران دینی اهل سنت از مهم‌ترین تحولات این جامعه در سال‌های آینده خواهد بود.

برای تعیین سهم هر یک از متغیرها، با استفاده از مدل رگرسیون لاجستیک، اثر ۹ متغیر ارزیابی شد. با ورود متغیرهای شغل، سن، شهر، منشأ جغرافیایی، قومیت، فردگرایی، جنسیت، سواد و بعد خانواده، معادله رگرسیونی برآورد شد.

برای تعیین سهم هر یک از متغیرها، با استفاده از مدل رگرسیون لاجستیک، اثر ۹ متغیر ارزیابی شد. با ورود متغیرهای شغل، سن، شهر، منشأ جغرافیایی، قومیت، فردگرایی، جنسیت، سواد و بعد خانواده، معادله رگرسیونی برآورد شد.

نتایج نشان می‌دهد که با فرض ثابت بودن مقادیر سایر متغیرها، تفاوت نگرشی بین وضعیت‌های شغلی متفاوت وجود ندارد. رابطه شغل و نگرش ناشی از اثر متغیرهای دیگر است که با کنترل مقادیر آنها، این رابطه از میان می‌رود.

همچنین، سنین مختلف با یکدیگر تفاوت نگرشی ندارند. این یافته را می‌توان به پایداری الگوهای نگرشی در حوزه‌های بنیادی فرهنگی/اجتماعی تعبیر کرد که گروه‌های سنی، به رغم موقعیت متفاوت، نگرش نسبتاً یکسانی داشته‌اند. تفاوتی که بین گروه‌های سنی مشاهده می‌شود ناشی از اثر سایر متغیرهاست.

تفاوت نگرشی در انواع گوناگون خانواده وجود ندارد. اعضای خانواده‌های کوچک، متوسط و بزرگ شبیه یکدیگر می‌اندیشند و تفاوت مشاهده شده بین اعضای خانواده حاصل تأثیر متغیرهای دیگر بوده است.

افراد بومی و غیربومی نیز نگرش کم و بیش یکسانی ابراز کرده‌اند و با فرض ثابت بودن مقادیر سایر متغیرها، تفاوت نگرشی بین افراد بومی و غیربومی مشاهده نمی‌شود. به این ترتیب، تفاوت نگرشی بین ساکنان شهرهای مختلف در گروه قومی، زن و مرد و سطوح تحصیلی مشاهده می‌شود. این تفاوت حتی با فرض ثابت بودن مقادیر سایر متغیرها پابرجا مانده است.

مطابق نتایج به دست آمده، ساکنان خاش و زاهدان در مورد اشتغال زنان شبیه یکدیگر فکر می‌کنند و از این جهت با هم تفاوتی ندارند. ساکنان زابل بیش از ساکنان دیگر شهرها با اشتغال زنان موافق بوده‌اند و این نگرش از عواملی مثل تحصیلات یا وضعیت قومی اثر نپذیرفته است.

این تفاوت را می‌توان به تفاوت فرهنگی ساکنان زابل نسبت داد. به سخن دیگر، سطح تحصیلات زابلی‌ها یا شیعه بودن آنها، تمام تفاوت نگرشی را توضیح نمی‌دهد. در نقطه مقابل، ساکنان چابهار قرار دارند که کمتر از ساکنان سه شهر دیگر با اشتغال زنان موافق بوده‌اند. نگرش چابهارها، با فرض ثابت بودن تحصیلات یا قومیت، همچنان سستی‌تر از ساکنان دیگر شهرهای استان است.

بلوچ‌ها کمتر از غیربلوچ‌ها با اشتغال زنان موافقت و این تفاوت در تمام سطوح تحصیلی مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر، حتی با فرض ثابت بودن میزان تحصیلات، نگرش بلوچ‌ها سستی‌تر از غیربلوچ‌هاست. با آنها اثر سایر متغیرها کنترل شده، همچنان تفاوت نگرشی بین دو گروه قومی باقیمانده است. در اینجا نیز این نکته مجدداً تأیید می‌شود که نگرش بلوچ‌ها به اشتغال زنان تنها از تحصیلات اثر نمی‌پذیرد، بلکه ریشه در تفاوت‌های فرهنگی دارد، اگر چه تحصیلات تا حدی از این تفاوت فرهنگی کاسته است. به سخن دیگر، پایین بودن سطح تحصیلات در بین بلوچ‌ها، تفاوت‌های فرهنگی آنها را با

بیشتر برای ایفای نقش در بازار کار هستند و این نگرش منحصراً بازتاب سطح تحصیلی نیست، بلکه به نوعی می‌توان آن را حاصل خودآگاهی جنسیتی و تقاضا برای هویت‌هایی متفاوت دانست. به عبارت دیگر، می‌توان گفت خواسته‌های جنسیتی تنها منحصر به سطوح تحصیلی بالاتر نیست، بلکه صرف نظر از میزان تحصیلات یا قومیت مطرح می‌شود.

برای آنکه سهم هر یک از متغیرها روشن شود، مدل یک متغیره لاجستیک برآورد می‌شود و سپس، براساس لگاریتم تابع درست‌نمایی در کنار سایر آزمون‌های برازندگی مدل، آثار متغیرها با هم مقایسه می‌شوند (تاباچنیک<sup>۱</sup> و فیدل<sup>۲</sup>، ۱۹۹۶: ۵۸۳-۵۸۱).

در بین متغیرها، عوامل ریشه‌دار فرهنگی سهم بیشتری دارند. در مرتبه نخست، قومیت در شکل‌دهی نگرش به زنان سهم دارد. با وارد کردن متغیر قومیت، میزان پیش‌بینی احتمال گرایش مثبت از ۵۶ درصد به ۶۴ درصد رسیده است که بالاتر از تمام مدل‌های دیگر است. همچنین لگاریتم تابع درست‌نمایی،  $R^2$  کاکس و اسنل<sup>۳</sup> و  $R^2$  ناگل کرکه<sup>۴</sup> نشان‌دهنده برازندگی بیشتر مدل ساخته شده براساس قومیت است. به این ترتیب، معلوم می‌شود که شیوه زیست سنتی در بین بلوچ‌ها به تقویت نگرش‌هایی انجامیده است که حتی در برابر تحصیلات مقاومت نسبی نشان می‌دهند. این مقاومت در شهر چابهار بیشتر از شهرهای دیگر استان است.

دومین متغیر مهم شهر است که به عنوان بازتاب الگوی فرهنگی بر نگرش به زنان اثر دارد. ساکنان چابهار نگرش سنتی‌تری ابراز کرده‌اند و ساکنان زابل نگرش نسبتاً مدرن‌تری. چابهار در این مورد با خاش به عنوان شهر سنی‌نشین متفاوت است. این بدان معناست که در چابهار ساختاری فرهنگی وجود دارد که صرف‌نظر از مذهب و قومیت، نگرش سنتی به زنان را تشویق می‌کند. زابل نیز به عنان شهر شیعه‌نشین الگوی فرهنگی متفاوتی را منعکس می‌کند که حتی با شهر زاهدان که مرکز استان و مدرن‌ترین شهر آن است، متفاوت است. نگرش زابلی‌ها تنها ناشی از سطح بالاتر تحصیلات یا مذهب آنها نیست. بلکه از سطح فرهنگی متفاوت آنها منشأ می‌گیرد. سومین متغیر مهم تحصیلات است. نتایج آزمون‌ها نشان می‌دهد که بالا رفتن سطح تحصیلات احتمال پذیرش ارزش‌های جدید مثل اشتغال زنان را تقویت می‌کند. بخشی از تفاوت بین گروه‌های قومی ناشی از تفاوت سطح سواد است. به این معنا، پایین بودن دسترسی به آموزش در بین بلوچ‌ها تفاوت‌های فرهنگی موجود را تشدید کرده است.

متغیر جنسیت چهارمین عامل مهم است. جنسیت به نوعی خودآگاهی و تقاضای هویت متمایز دامن زده است.

1. Tabachnick
2. Fidell
3. Cox & Snell
4. Nagelkerke

جدول ۵. مقایسه کلی ضرایب مدل‌ها

R <sup>2</sup>		-2LL		درصد پیش‌بینی		
Nagelkerke	Cox & Snell	بلوک یک	بلوک صفر	بلوک یک	بلوک صفر	
۰/۰۹	۰/۰۷	۵۰۸۵	۵۳۶۳	۶۳	۵۶	شهر
۰/۱۳	۰/۱۰	۴۹۴۹	۵۳۴۵	۶۴	۵۶	قومیت
۰/۰۸	۰/۰۶	۵۱۱۸	۵۳۶۱	۶۱	۵۶	تحصیلات
۰/۰۵	۰/۰۴	۵۲۱۹	۵۳۶۴	۵۸	۵۶	فردگرایی
۰/۰۵	۰/۰۳	۵۲۲۸	۵۳۶۴	۵۹	۵۶	جنسیت

صرف زن بودن، فارغ از تفاوت در ویژگی‌های تحصیلی، سنی، قومی و شغلی، در پذیرش نگرش‌های جدید در مورد زنان و نقش آنان مؤثر است. چنین واقعیتی در بین بلوچ‌ها آثار مهمی بر جای خواهد گذاشت چرا که در این گروه، به رغم حضور فرآیندهای جدید، نگرش‌های سنتی سرسختانه حفظ شده‌اند و زنان بلوچ با نپذیرفتن این نگرش‌ها، گروه با چالش‌های جدی روبه‌رو خواهند ساخت. خودآگاهی زنانه در ترکیب با آموزش و سایر پدیده‌های جدید اجتماعی، مثل گسترش رسانه‌ها یا افزایش سطح مشارکت سیاسی، تقاضای هویت را جدی‌تر می‌سازد (رک. جدول‌های آزمون مدل‌ها).

### نتیجه‌گیری

در این مقاله، با استفاده از داده‌های به دست آمده از پیمایش در چهار شهر مختلف استان سیستان و بلوچستان، این فرض به آزمون گذاشته شد که نگرش‌های مختلف به نقش زنان از نابرابری آموزشی بین دو گروه قومی/ مذهبی تأثیر پذیرفته است. نابرابری آموزشی بین دو گروه اهل سنت و شیعه در نسل قبل، یعنی در بین پدران و مادران پاسخگویان نیز وجود داشته است، اما به مرور زمان بر شدت آن افزوده شده است. نابرابری بین دو گروه منجر به شکل‌گیری دو نگرش مختلف به نقش زنان شده است، به نحوی که اهل سنت زنان را بیشتر در قالب نهاد خانواده و در چارچوب‌های سنتی دارای نقش می‌دانند، در حالی که شیعیان تمایل بیشتری نسبت به پذیرش تغییر نقش زنان ابراز داشته‌اند. نتایج این تحقیق نشان داد که تفاوت نگرش تا حد زیادی بر اثر تحصیلات دگرگون می‌شود، به گونه‌ای که تحصیل کردگان با اشتغال زنان در بیرون از خانه موافقت بیشتری دارند. در عین حال، بخشی از تفاوت نگرش نیز ریشه در باورهای فرهنگی و مذهبی دارد.

گروه‌های سنی جوان با اشتغال زنان به عنوان هنجار جدید موافقت نشان داده‌اند. اگر این الگوی سنی را در حکم الگویی نسلی بپذیریم، نسل آینده که در سال‌های آتی سهم بیشتری در ترکیب جمعیت پیدا خواهد کرد، این ارزش‌ها و نگرش‌های جدید را در اجتماع تقویت خواهد کرد و انتظار می‌رود با افزایش سهم آنها، سیمای ارزشی جامعه نیز به تدریج دگرگون شود.

جدول ۶. نسبت موافقت با اشتغال زنان

	موافق	مخالف	مردد	کل
تعداد	۲۲۰۰	۱۴۹۸	۱۴۸	۳۸۴۶
درصد	۵۷/۲	۳۸/۹	۳/۸	۱۰۰/۰

جدول ۷. مدل تفکیکی زنان بلوچ - تحصیلات و نگرش به اشتغال زنان

مدل تفکیکی	B	SE.	Wald	df.	Sig.	EXP (B)
تحصیلات و نگرش	۰/۵۱۱	۰/۰۹۲	۳۰/۹۳۰	۱	۰/۰۰۰	۱/۶۶۷
ثابت	۰/۷۴۰	۰/۱۶۰	۲۱/۳۱۳	۱	۰/۰۰۰	۰/۴۷۷

سواد مهم‌ترین عامل در نفوذ و عمومیت یافتن ارزش‌های جدید است. با افزایش سواد، حمایت از اشتغال زنان نیز افزایش می‌یابد، به گونه‌ای که نسبت موافقان با اشتغال زنان در بین افراد دارای تحصیلات عالی به بیش از دو برابر می‌رسد. این بدان معنا است که تحصیلات در ترویج ارزش‌های جدید سهم بسزایی دارد. موقعیت بیکاران در این مجموعه حائز اهمیت است. این گروه کمتر با اشتغال زنان موافق بوده‌اند که شاید بخشی از آن ناشی از موقعیت آنها در بازار کار باشد و این تصور که با ورود زنان، فرصت‌های آنها کمتر از پیش شود.

مدل‌های تفکیکی قومیت

زنان بلوچ

برای سنجش میزان تأثیر تحصیلات در زنان دو گروه قومی، مدل یک متغیره به تفکیک دو قوم ساخته شد. در مورد زنان بلوچ، مقدار 2LL- قبل از ورود متغیر تحصیلات ۱۳۸۵ است که با ورود متغیر مستقل، به میزان ۳۷ واحد کاهش می‌یابد و به ۱۳۴۸ می‌رسد. ضریب پیش‌بینی از ۵۳ درصد به ۵۹ درصد افزایش پیدا می‌کند. در جدول، EDUC کد تحصیلات است که به عنوان متغیر رتبه‌ای وارد الگو شده است.

زنان غیربلوچ

در مورد زنان غیربلوچ، مقدار 2LL- قبل از ورود متغیر تحصیلات ۶۹۸ است که با ورود متغیر مستقل به میزان ۲۹ واحد کاهش می‌یابد و به ۶۶۹ می‌رسد. این میزان کاهش برای زنان بلوچ ۳۷ است. ضریب پیش‌بینی تغییری نکرده است. مقایسه نتایج نشان می‌دهد که اثر تحصیلات بر تغییر نگرش زنان بلوچ بیشتر است.

جدول ۸. آزمون برازندگی مدل تفکیکی زنان بلوچ - تحصیلات و نگرش به اشتغال زنان

R <sup>۲</sup>		-2LL		درصد پیش‌بینی	
Nagelkerke	Cox & Snell	بلوک یک	بلوک صفر	بلوک یک	بلوک صفر
۰/۰۵	۰/۰۴	۱۳۴۸	۱۳۸۵	۵۹	۵۳



جدول ۹. مدل تفکیکی زنان غیربلوچ - تحصیلات و نگرش به اشتغال زنان

متغیر	B	SE.	Wald	df.	Sig.	EXP (B)
تحصیلات و نگرش	۰/۳۵۱	۰/۰۷۲	۲۳/۴۵۲	۱	۰/۰۰۰	۱/۴۲۱
ثابت	۰/۷۵۶	۰/۱۸۸	۱۶/۰۸۶	۱	۰/۰۰۰	۲/۱۲۹

جدول ۱۰. آزمون برازندگی مدل تفکیکی زنان غیربلوچ - تحصیلات و نگرش به اشتغال زنان

R <sup>۲</sup>		-۲LL		درصد پیش‌بینی		
Nagelkerke	Cox & Snell	بلوک یک	بلوک صفر	بلوک یک	بلوک صفر	
۰/۰۶	۰/۰۴	۶۶۹	۶۹۸	۸۴	۸۴	تحصیلات و نگرش

### منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۸) قومیت و قومیت‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰) تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۸۰) وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: انتشارات دفتر طرح‌های ملی.
- Alba R.D.** (1992) "Ethnicity", *Encyclopedia of Sociology*, New York: Macmillan.
- Armstrong, J.** (1982) *Nations before Nationalism*, Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- Banks, M.** (1999) *Ethnicity: Anthropological Constructions*, London. Routledge.
- Brass, P.** (1990) *The Politics of India since Independence*, New Cambridge of India, Vol. IV, Cambridge University Press.
- Carvalho, I., M. Motta and B. Alda** (1994), "Gender as a Dimension in the Construction of Collective Subjects", Paper Presented to International Sociological Association (ISA).
- Cohen, A.** (1969) "Custom and Politics in Urban Africa: A Study of Hausa Migrants in Yoruba Towns", in M. Banks (ed.) *Ethnicity: Anthropological Constructions*, London: Routledge.
- Geertz, C.** (1963) *Old Society and New State*, New York: Free Press.
- Geertz, C.** (1993) "Primordial Loyalties and Standing Ethnicity: Anthropological Reflections on the Politics of Identity", Delivered at Collegium Budapest.
- Geschwender, J.A.** (1994) "Married Women's Waged Labor and Racial/Ethnic Stratification in Canada", *Canadian Ethnic Studies/ Etudes Ethniques au Canada* 26/3.
- Hardy, M.A. and L.E. Hazelrigg** (1995) "Gender, Race/Ethnicity, and Poverty in Later Life", *Journal of Aging Studies* 9/1.
- Hsueh, Sh. and M. Tienda** (1996) "Gender, Ethnicity, and Labor Force Instability", *Social Science Research* 25/1.
- Isajiw, W.W.** (1999) *Understanding Diversity: Ethnicity and Race in the Canadian Context*, Toronto: Thompson Educational Publishing.
- Jackson, S. and S. Scott** (2002) *Gender: A Sociological Reader*, London: Routledge.
- Kulik, L.** (1995) "The Impact of Ethnic Origin and Gender on Perceptions of Gender Roles: The Israeli Experience", *Journal of Social Behavior and Personality* 10/6 (special issue).
- McCall, L.** (2001) "Sources of Racial Wage Inequality in Metropolitan Labor Markets: Racial, Ethnic, and Gender Differences", *American Sociological Review* 66/4.

- McDermott, J.F., A.B. Robillard, W.F. Char, J. Hsu, W.S. Tseng and G.C. Ashton** (1983) "Reexamining the Concept of Adolescence: Differences between Adolescent Boys and Girls in the Context of their Families", *The American Journal of Psychiatry* 140/10.
- McGuire, G.M.** (2000) "Gender, Race, Ethnicity, and Networks: The Factors Affecting the Status of Employees' Network Members", *Work and Occupations* 27/4.
- Moyo, O.N., N. Kawewe and M. Saliwe** (2002) "The Dynamics of a Racialized, Gendered, Ethnicized, and Economically Stratified Society: Understanding the Socio-Economic Status of Women in Zimbabwe", *Feminist Economics* 8/2.
- Piette, B.** (1997) "Identity and Language: The Example of Welsh Women", *Feminism & Psychology* 7/1.
- Read, J.G.** (2003) "The Sources of Gender Role Attitudes among Christian and Muslim, Arab-American Women", *Sociology of Religion* 64/2.
- Reid, P.T. and E. Kelly** (1994) "Research on Women of Color: From Ignorance to Awareness", *Psychology of Women Quarterly* 18/4.
- Simpson, S.** (1997) "Demography and Ethnicity: Case Studies from Bradford", *New Community* 23/1.
- Smith, A.D.** (1999) "Structure and Persistence of Ethnic", in G. Montserrat and R. John (eds.) *The Ethnicity: Nationalism, Multiculturalism and Migration*, London: Polity Press.
- Sowell, T.** (1975) "Race and Economics", in M. Hechter (ed.) *A Rational Choice Approach to Race and Ethnic Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Stanley, L.** (2002) "Should 'Sex' Really Be 'Gender'- Or 'Gender' Really Be 'Sex'?" in S. Jackson and S. Scott (eds.) *Gender: A Sociological Reader*, London: Routledge.
- Starrels, M.E., S. Bould and L. Nicholas** (1994) "The Feminization of Poverty in the United States: Gender, Race, Ethnicity, and Family Factors", *Journal of Family Issues* 15/4.
- Stash, Sh. and Hannum** (2001) "Emily Who Goes to School? Educational Stratification by Gender, Caste and Ethnicity in Nepal", *Comparative Education Review* 45/3.
- Tabachnick, B.G. and L.S. Fidell** (1996) *Using Multivariate Statistics*, USA: Harper Collins Publishers.

## مؤلفان

محسن گودرزی: دکترای جامعه‌شناسی از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

پست الکترونیکی: [mgoodarzi@insva.net](mailto:mgoodarzi@insva.net)

مهدی طالب: عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

پست الکترونیکی: [taleb@chamran.ut.ac.ir](mailto:taleb@chamran.ut.ac.ir)